



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

<https://naghd.com>

جهانی سازی، انباشت سرمایه و خشونت علیه زنان:

دورنمای بین‌المللی و تاریخی

سیلویا فدریچی

ترجمه‌ی: فاریا اسدی



بهمن ۱۳۹۸

از گسترش شکل‌های جدید ساحره‌کشی در مناطق مختلف جهان تا افزایش شمار زنانی که در سراسر جهان کشته می‌شوند، شواهدی پیش چشم می‌آید که جنگ جدیدی علیه زنان برپا شده است. انگیزه‌های آن چیست و چه منطقی در پس آن است؟ من با تکیه بر آثار پرشمار در این زمینه، اغلب به قلم فعالان و پژوهشگران فمینیست آمریکای لاتین، به این پرسش پاسخ می‌دهم؛ و نیز با بررسی شکل‌های جدید خشونت در بافتاری تاریخی و ارزیابی تأثیر سرمایه‌داری در گذشته و امروز بر زندگی زنان و مناسبات جنسیتی. در همین زمینه به بررسی رابطه‌ی شکل‌های متفاوت این خشونت — خانوادگی، خشونت‌های شدید خانگی، خشونت‌های نهادی — و استراتژی‌های مقاومتی می‌پردازم که زنان سراسر جهان برای پایان دادن به این خشونت‌ها خلق کرده‌اند.

درآمد

از آغاز جنبش فمینیستی، خشونت علیه زنان موضوعی اساسی در سازمان‌دهی فمینیستی بوده است، و همین امر الهام‌بخش تشکیل نخستین دادگاه نمادین بین‌المللی پیرامون جرایم علیه زنان شد که در مارس ۱۹۷۶ در بروکسل برگزار شد. در این رویداد بین‌المللی زنانی از چهل کشور حضور داشتند و درباره‌ی مادری و عقیم‌سازی اجباری، تجاوز، لت‌وکوب، حبس در بیمارستان‌های روانی و رفتار بی‌رحمانه با زنان در زندان‌ها شهادت دادند. [۱] از آن هنگام، با تصویب قوانینی که دولت‌ها پس از کنفرانس‌های جهانی سازمان ملل درباره‌ی زنان تصویب کرده‌اند، اقدامات فمینیستی علیه خشونت چندبرابر شده است. اما خشونت علیه زنان نه تنها کم‌تر نشده، بلکه در هر چهارگوشه‌ی جهان افزایش یافته و به سطحی رسیده است که اکنون با شکل هولناک «زن‌کشی» (femicide) توصیف می‌شود. مسئله فقط این نیست که خشونت، که با شمار زنان کشته‌شده یا آزاردیده بیان می‌شود، همچنان رو به افزایش است؛ بلکه نویسندگان فمینیست نشان داده‌اند که این خشونت عمومی‌تر و بی‌رحمانه‌تر شده و در شکل‌هایی نمایان است که فقط در دوران جنگ دیده می‌شد. [۲]

نیروهای محرک این تحول کدام است، و این تحول پیرامون دگرگونی‌های جاری در اقتصاد جهانی و جایگاه اجتماعی زنان چه چیزی به ما می‌گوید؟ پاسخ‌های گوناگونی به این پرسش‌ها می‌توان داد، اما شواهدی نمایان‌تر می‌شوند که علل ریشه‌ای این جهش جدید خشونت در شکل‌های جدید انباشت سرمایه نهفته است، که سلب مالکیت زمین، نابودی مناسبات اشتراکی محلی، و تشدید استثمار بدن و کار زنان را در بر می‌گیرند.

به بیان دیگر، **خشونت جدید علیه زنان در روندهای ساختاری‌ای ریشه دارد که همواره برسازنده‌ی رشد سرمایه‌داری و قدرت دولتی بوده‌اند.**

سرمایه‌داری و خشونت علیه زنان

رشد سرمایه‌داری با جنگ علیه زنان آغاز شد، یعنی ساحره‌کشی‌های سده‌های شانزدهم و هفدهم که در اروپا و دنیای نو جان هزاران تن را گرفت. در *کالیبان و ساحره* (۲۰۰۴) نوشته‌ام که این پدیده‌ی تاریخی بی‌سابقه عصری کانونی از فرآیندی بود که مارکس آن را انباشت بدوی توصیف کرد. ساحره‌کشی جهان سوژه‌ها و فعالیت‌های زنانه را نابود کرد، چرا که سد راه الزامات رشد نظام سرمایه‌داری بودند: انباشت نیروی کار عظیم و تحمیل انضباطی اجباری بر کارگران. «ساحره» خواندن زنان و پیگرد آنان به این علت راه را برای اسارت زنان اروپا در کار نپرداخته‌ی خانگی هموار کرد و به انقیادشان به مردان در و بیرون خانواده مشروعیت بخشید. کنترل قابلیت بازتولید را به دولت سپرد و خلق نسل‌های جدید کارگران را تضمین کرد. به این ترتیب، ساحره‌کشی‌ها نظم خاص سرمایه‌داری و پدرسالارانه‌ای را بنا کرد که تا به حال تداوم داشته است، گرچه در واکنش به مقاومت زنان و دگرگونی نیازهای بازار کار به‌طور مداوم تعدیل شده است.

دیری نگذشت که شکنجه و اعدام زنان متهم به ساحری به زنان دیگر آموخت که باید مطیع و ساکت باشند و کار طاقت‌فرسا و آزارهای مردان را بپذیرند تا جامعه نگاه مثبتی به آنان داشته باشد. تا سده‌ی هجدهم با کسانی که مقاومت می‌کردند با «پوزه‌بند» برخورد می‌شد، وسیله‌ای فلزی یا چرمی که برای بستن برده‌ها به کار می‌رفت. «پوزه‌بند» به سر زنان بسته می‌شد و اگر تلاش می‌کردند صحبت کنند زبانشان را پاره می‌کرد. شکل‌های جنسیت‌محور خشونت در مزارع آمریکا نیز استفاده می‌شد. در آن‌جا، تا سده‌ی هجدهم، آزار جنسی برده‌های زن به سیاست نظام‌مند تجاوز بدل شده بود، درست در زمانی که مزرعه‌داران می‌کوشیدند واردات برده از آفریقا را با صنعت محلی پرورش برده، متمرکز در ویرجینیا، جایگزین کنند. [۳]

خشونت علیه زنان در پایان ساحره‌کشی‌ها و الغای برده‌داری از میان نرفت بلکه به امری جاافتاده بدل شد. در دهه‌های بیست و سی سده‌ی بیستم، در اوج جنبش به‌نژادی [۴]، «بی‌بندوباری جنسی» زنان را، که ناشی از بلاهت می‌دانستند، با بستری کردن در بیمارستان‌های روانی یا عقیم‌سازی مجازات می‌کردند. [۵] عقیم‌سازی زنان رنگین‌پوست، فقیر، و زنانی که روابط جنسی خارج از ازدواج داشتند تا دهه‌ی ۱۹۶۰ در جنوب و شمال ادامه داشت و به «پرشتاب‌ترین شکل کنترل زادوولد در ایالات متحد» بدل شد. [۶] استفاده‌ی گسترده از جراحی لوبوتومی برای درمان افسردگی در دهه‌ی ۱۹۵۰ را نیز باید در زمره‌ی خشونت علیه زنان قرار داد. این نوع جراحی برای زنان محکوم به کار در خانه ایده‌آل قلمداد می‌شد، چرا که فرض بر این بود که هیچ نیازی به عقل ندارند.

از همه مهم‌تر، همان‌طور که جیووانا فرانکا دلا کوستا (Giovanna Franca Dalla Costa) در کتاب *کار عشق* (۱۹۷۸) خاطرنشان کرده، خشونت همواره یکی از مضامین و امکان‌های نهفته در خانواده‌ی هسته‌ای بوده

است، چرا که مردان، از طریق دستمزدشان، این قدرت را داشته‌اند تا بر کار نپرداخته‌ی خانگی زنان نظارت کنند، از زنان‌شان در حکم خدمتکار بهره ببرند، و زنان را برای خودداری از انجام این کارها مجازات کنند. به همین علت است که تا همین اواخر خشونت خانگی مردان جرم شناخته نمی‌شد. به موازات اینکه دولت حق والدین را در تنبیه فرزندان خود به‌عنوان بخشی از تربیت آن‌ها به‌عنوان کارگران آینده مشروعیت می‌بخشید، دادگاه‌ها و پلیس نیز با خشونت خانگی علیه زنان مدارا می‌کردند و آن را واکنشی مشروع علیه سرپیچی زنان از وظایفشان در خانه می‌دانستند.

در حالی که خشونت علیه زنان به‌مثابه‌ی سوبه‌ای ساختاری از مناسبات خانوادگی و جنسیتی عادی جلوه داده می‌شد، آنچه در چند دهه‌ی اخیر شکل گرفته از هنجارها عبور کرده است. نمونه‌ی بارز این امر پرونده‌ی قتل سیوداد خوارز (Ciudad Juárez) است، شهری در آن سوی مرز مکزیک در مقابل ال پاسوی تگزاس. در بیست سال گذشته صدها زن ناپدید شده‌اند و بدن‌های شکنجه‌شده‌شان در مکان‌های عمومی رها شده است. این موردی بی‌همتا نیست. ربایش و قتل زنان واقعیتی روزمره در آمریکای لاتین است و روزهای خون‌بار «جنگ‌های کثیف» را در یادها زنده می‌کند که در دهه‌ی ۱۹۸۰ بسیاری از کشورهای منطقه را دربرگرفته بود. این رویدادها به این علت است که طبقه‌ی سرمایه‌دار تصمیم گرفته جهان را به قصد تحکیم قدرت خود زیور و کند، قدرتی که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بر اثر مبارزات ضداستعماری، فمینیستی و ضدآپارتاید، نظیر جنبش "قدرت سیاه" ضعیف شده بود. طبقه‌ی سرمایه‌دار تحکیم قدرت خود را از طریق یورش به وسایل بازتولید مردم و استقرار نظام جنگ دائمی پیش می‌برد.

به بیان دیگر، تز من این است که از این رو شاهد رشد خشونت علیه زنان، به‌ویژه علیه زنان آفریقایی‌تبار و سرخپوست، هستیم که «جهانی‌سازی» فرآیند استعمار مجددی است به این قصد که کنترل بی‌چون‌وچرایی بر ثروت طبیعی جهان و کار انسانی به سرمایه بدهد، و این امر بدون یورش به زنان دست‌یافتنی نیست؛ چرا که زنان مسقیماً مسئول بازتولید اجتماعات محلی خود هستند. شگفت‌آور نیست که خشونت علیه زنان در بخش‌هایی از جهان (نظیر آفریقای جنوب صحرا، آمریکای لاتین و جنوب شرق آسیا) که منابع طبیعی غنی‌تری دارند و اکنون چانه‌زنی بر سر سوداگری‌های مالی در آن‌ها جریان دارد و نیز مبارزات ضداستعماری در آن‌جا قوی‌تر بوده است، شدیدتر است. توحش علیه زنان برای «حصارکشی‌های جدید» مفید است. [۷] این فرآیند راهگشای زمین‌خواری، خصوصی‌سازی و جنگ‌هایی است که سال‌های متمادی کل این مناطق را ویران کرده است.

توحش حملات به زنان اغلب چنان افراطی است که به نظر می‌آید کاملاً بی‌هدف انجام شده‌اند. ریتا لائورا سگاتو (Rita Laura Segato) با اشاره به شکنجه‌هایی که سازمان‌های شبه‌نظامی فعال در آمریکای لاتین به بدن

زنان وارد می‌کنند از «خشونت گویا» و «بی‌رحمی پداگوژیک» صحبت می‌کند، با این استدلال که هدف آن‌ها ارباب و ارسال این پیام، در وهله‌ی اول به زنان و سپس از طریق زنان به کل افراد، است که نباید انتظار هیچ‌گونه رحم و شفقتی داشته باشند. [۸] خشونت علیه زنان، در کنار پاکسازی جمعیتی مناطق وسیع، اجبار افراد به ترک خانه‌هایشان، مزارع‌شان و زمین‌های آبا و اجدادی‌شان، بخشی حیاتی از فعالیت‌های شرکت‌های معدنی و نفتی‌ای است که امروزه در حال غصب بی‌شمار دهکده در آفریقا و آمریکای لاتین هستند. این روی دیگر توصیه‌های نهادهای بین‌المللی نظیر بانک جهانی و سازمان ملل است که سیاست‌های اقتصادی جهانی را شکل می‌دهند، دستورالعمل‌های معدن‌کاوی را تدوین می‌کنند و در نهایت مسئول شرایط نواستعماری‌ای هستند که شرکت‌ها در آن فعالیت می‌کنند. در واقع باید به دفاتر و برنامه‌های توسعه‌ی آن‌ها رجوع کنیم تا منطقی را دریابیم که به بر اساس آن شبه نظامیان در معادن الماس، کولتان و مس جمهوری دموکراتیک کنگو با هفت‌تیرشان به واژن زنان شلیک می‌کنند، یا سربازان گواتمالایی شکم زنان باردار را با چاقو می‌درند، و تمام این‌ها همچنان جنگ علیه شورشیان توصیف می‌شود. حق با سگاتو است. چنین خشونت‌هایی نمی‌تواند زاده‌ی زندگی روزمره‌ی هیچ اجتماع محلی‌ای باشد. این «خشونت بر اساس کتاب راهنما» است. باید برایش برنامه‌ریزی و محاسبه کرد و با بیشترین حد از تضمین مصونیت قانونی به انجام رساند، به همان شیوه‌ای که شرکت‌های معدنی امروزه زمین‌ها، رودخانه‌ها و مسیل‌ها را با مصونیت تمام‌عیار آلوده‌ی مواد شیمیایی مرگبار می‌کنند، در حالی که نیروهای امنیتی مردم وابسته به این منابع را، اگر جرئت مقاومت داشته باشند، به زندان می‌اندازند. مهم نیست عاملان مستقیم این اعمال هر که باشند، فقط دولت‌ها و نهادهای قدرتمند می‌توانند به چنین ویران‌گری‌هایی چراغ سبز نشان دهند و تضمین کنند که مقصران هیچگاه به سزای اعمال خود نمی‌رسند.

باید تأکید کنم که خشونت علیه زنان عنصری کلید در این جنگ جهانی جدید است، نه فقط به علت دهشتی که ایجاد می‌کند یا پیامی که دربردارد بلکه از این رو که زنان توانایی کنار هم نگاه داشتن اجتماعات محلی‌شان را دارند و، به همان اندازه مهم، می‌توانند از تلقی‌های غیرتجاری از امنیت و ثروت دفاع کنند. مثلاً در آفریقا و هندوستان، تا همین اواخر زنان به زمین‌های اشتراکی دسترسی داشتند و بخش نسبتاً زیادی از کار روزانه‌شان را صرف کشاورزی معیشتی می‌کردند. اما تصدی زمین‌های اشتراکی و کشاورزی معیشتی تحت یورش نهادی سنگین بانک جهانی قرار گرفته که آن‌ها را یکی از علل فقر جهانی می‌داند. بانک جهانی فرض می‌کند که زمین «دارایی مرده» است مگر آن که به‌طور قانونی ثبت شود و در حکم وثیقه برای دریافت وام بانکی استفاده شود تا سرآغاز نوعی فعالیت کارآفرینی باشد.

در واقعیت، به لطف کشاورزی معیشتی است که بسیاری از افراد در شرایط برنامه‌های ریاضتی طاقت‌فرسا توان بقا پیدا کرده‌اند. اما انتقاداتی نظیر انتقادات بانک جهانی پیوسته در هزاران جلسه با مقام‌های دولتی و رهبران محلی تکرار می‌شوند و هم در آفریقا و هم در هندوستان توانسته‌اند حرفشان را به کرسی بنشانند. در نتیجه زنان وادار به ترک تولید معیشتی شده‌اند و اکنون به‌عنوان کمک‌دست شوهرانشان در تولید کالایی مشغول به کارند. ماریا میس خاطر نشان کرده است که این وابستگی اجباری یکی از شیوه‌های خاصی است که از طریق آن زنان در مناطق روستای «جذب توسعه‌ای» می‌شوند که خود فرآیندی خشونت‌بار است. این امر را نه فقط «خشونت ذاتی مناسبات پدرسالارانه‌ی مردان و زنان تضمین می‌کند»، بلکه زنان را بی‌ارزش می‌سازد و در نتیجه مردان اجتماعات محلی زنان را (به‌ویژه در هنگام سالخوردگی) موجوداتی زائد می‌بینند که می‌توان دارایی‌ها و کارشان را بی‌هیچ پروایی تصاحب کرد.

دگرگونی قوانین و هنجارهای مالکیت زمین و نیز دگرگونی مفهوم چیزی که می‌توان آن را خاستگاه ارزش دانست، به‌نظر می‌رسد ریشه‌ی بازگشت ساحره‌کشی باشد؛ پدیده‌ای که از دهه‌ی ۱۹۹۰، به‌ویژه در آفریقا و هندوستان موجد رنج‌های بسیاری برای زنان شده است. عوامل بسیاری در احیای ساحره‌کشی‌ها نقش داشته است، از جمله فروپاشی همبستگی محلی، ناشی از دهه‌ها فقیرسازی و خسارات ایدز و دیگر بیماری‌ها در جوامعی که سوءتغذیه رایج است و نظام‌های درمانی از هم پاشیده‌اند. عوامل دیگر عبارتند از گسترش فرقه‌های انجیلی نئوکالونی که موعظه می‌کنند فقر زاده‌ی کاستی‌های شخصی یا اعمال شیطانی ساحره‌هاست. اما باید خاطر نشان کرد که اتهامات ساحری در مناطق رایج‌تر است که به پروژه‌های تجاری اختصاص داده شده‌اند یا مناطقی که خصوصی‌سازی زمین در دست انجام است (نظیر اجتماعات قبیله‌ای هندوستان)، و همچنین هنگامی که متهم زمینی داشته باشد که بتوان آن را مصادره کرد. قربانیان در آفریقا، به‌طور خاص، زنان مسن‌تر تنهایی هستند که با اتکا به تکه زمینی گذران می‌کنند، در حالی که اتهام‌زنده‌ها اعضای جوان‌تر اجتماعات محلی یا حتی اعضای خانواده‌ی خودشان هستند، به‌ویژه جوانان بیکاری که این زنان را غاصب چیزی متعلق به خود می‌دانند، یا ممکن است افرادی که جوانان را تحریک کنند که در خفا می‌مانند، از جمله رهبران محلی که اغلب هم‌پیمان صاحبان کسب‌وکارها هستند. [۹]

شکل‌های جدید انباشت سرمایه به شیوه‌های دیگری نیز به اعمال خشونت علیه زنان می‌پردازند. بی‌کاری، بی‌ثبات‌کاری، و نابودی دستمزد خانوار از جمله مهم‌ترین مواردند. مردانی که از درآمد محروم شده‌اند عجزشان را بر سر زنان خانواده‌شان آوار می‌کنند یا می‌کوشند پول و قدرت اجتماعی ازدست‌رفته را با استثمار بدن و کار زنان جبران کنند. این درباره‌ی «قتل‌های جهیزیه‌ای» در هندوستان صادق است. در آن‌جا مردان طبقه‌ی میانی اگر

همسرانی با جهیزیه‌ی کافی نداشته باشند آن‌ها را می‌کشند تا با زنی دیگر ازدواج کنند و جهیزیه‌ی جدیدی به دست بیاورند. نمونه‌ی دیگر قاچاق انسان است، عنصری کلیدی در گسترش صنعت سکس که اغلب سازمان‌های تبهکاری مردانه‌ی قادر به تحمیل کار بردگی «در بیرحمانه‌ترین شکل» اداره‌اش می‌کنند. [۱۰]

در اینجا از سیاست‌های خرد فردی تقلید می‌شود و با سیاست کلان درهم می‌آمیزد. از منظر سرمایه، و نیز از نگاه مردانی که به شرایط بی‌ثبات کاری رانده شده‌اند، شایستگی زنان به گونه‌ای فزاینده وابسته به کار پرداخته‌ی ارزانی است که می‌توانند از طریق فروش نیروی کار و بدن‌شان در بازار فراهم کنند، نه کار خانگی نپرداخته‌شان که متکی به دستمزد باثبات مردان است، در حالی که سرمایه‌داری معاصر بر آن است که اکثریت جامعه را از این دستمزد باثبات محروم کند. کار زنان در خانه و فعالیت‌شان به عنوان تولیدکننده‌ی نسل‌های جدید از میان نرفته است، بلکه دیگر شرطی کافی برای پذیرش اجتماعی شمرده نمی‌شود. بارداری اغلب مایه‌ی دردسر است که آسیب‌پذیری زنان در برابر خشونت را به شدت افزایش می‌دهد، چرا که مردان از مسئولیتی که فرزند جدید به همراه می‌آورد بیزارند. بنابراین اقتصاد سیاسی نوظهور به مناسبات خانوادگی خشونت‌بار پروبال می‌دهد، چرا که از زنان انتظار می‌رود به مردان وابسته نباشند و پول به خانه بیاورند، اما اگر در وظایف خانگی‌شان کوتاهی کنند یا در برابر کمک‌های مالی‌شان خواستار قدرت بیشتری باشند آزار می‌بینند.

نیاز زنان به ترک خانه، مهاجرت، آوردن کار بازتولیدی‌شان به خیابان (در نقش دستفروش، کاسب، کارگر جنسی) برای تأمین معاش خانواده‌شان نیز موجب شکل‌های جدید خشونت علیه‌شان می‌شود. در واقع تمام شواهد حاکی از آن است که ادغام زنان در اقتصاد جهانی فرآیندی خشونت‌بار است. مشهور است که زنان مهاجر اهل آمریکای لاتین وسایل ضدبارداری استفاده می‌کنند، چرا که انتظار می‌رود پلیس مرزی اکنون نظامی‌شده به آنان تجاوز کنند. دستفروشان با پلیس درگیر می‌شوند تا کالاهایشان توقف نشود. ژول فالکه (jules falquet) خاطرنشان کرده که با جابه‌جایی زنان از خدمت به یک مرد به خدمت به بسیاری از مردان (آشپزی، نظافت، ارائه‌ی خدمات جنسی)، شکل‌های سنتی محدودیت از میان می‌رود و زنان در برابر آزار آسیب‌پذیرتر می‌شوند. خشونت فردی مردان واکنشی به خواسته‌های قاطعانه‌تر زنان برای خوداتکایی و استقلال اقتصادی نیز هست، و همچنین پاسخی تند به رشد فمینیسم. [۱۱] این همان خشونتی است که در کشتار دانشکده‌ی پلی‌تکنیک مونترال در ۶ دسامبر ۱۹۸۹ فوران کرد، هنگامی که مردی به کلاس وارد شد، مردان را از زنان جدا کرد، فریاد زد «فمینیست‌های لعنتی» و به زنان شلیک کرد. در این حمله چهارده نفر کشته شدند. زن‌ستیزی با نژادپرستی نیز درهم‌آمیخته است. در ایالات متحد، که از دهه‌ی ۱۹۸۰ قتل زنان مدام افزایش یافته و هر ساله سه هزار زن کشته می‌شوند، کم‌تر محتمل است که رسانه‌ها به قتل زنان رنگین‌پوست توجه کنند یا به اندازه‌ی قتل زنان سفیدپوست به آنان رسیدگی

شود — برای مثال رجوع کنید به روند کُند تحقیقات قضایی درباره‌ی قتل‌های زنجیره‌ای زنان کم‌درآمد آمریکایی — آفریقایی در لس‌آنجلس و دیگر شهرها. تراجنس‌هراسی نیز با زن‌ستیزی درآمیخته است. بین سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۶، در دست‌کم ۱۱۱ فرد تراجنسی یا دگرباش در ایالات متحد به قتل رسیده‌اند که اغلب زنان سیاهپوست تراجنسی بودند. بنا به گزارش ائتلاف ملی برنامه‌های ضدخشونت (National Coalition of Anti-Violence Programs)، ۳۳ درصد این قتل‌ها در سال ۲۰۱۶ رخ داده است که بالاترین رقم از زمانی است که این سازمان تاکنون ثبت کرده است. در کانادا نیز خشونت نژادی افزایش یافته است. ده‌ها زن، اغلب زنان سرخپوست، ناپدید شده‌اند و سپس جسدشان در مسیری پیدا شده که اکنون بزرگراه اندوه خوانده می‌شود. [۱۲]

این شکل‌های خشونت آشکارا متفاوت با خشونت‌های شبه‌نظامی‌ها، قاچاقچی‌ها و ارتش‌های خصوصی یا نیروهای امنیتی شرکت‌ها علیه زنان است. با این حال این شکل‌های خشونت ارتباط عمیقی با یکدیگر دارند. شایلا مینچس (Sheila Meintjes)، آنو پیلای (Anu Pillay) و مردیت تورشن (Meredeth Turshen) خاطرنشان کرده‌اند [۱۳] که آنچه خشونت دوران جنگ را با خشونت زمان صلح پیوند می‌دهد خوداتکایی زنان است، که به‌نوبه‌ی خود با کنترل جنسی و تخصیص منابع در ارتباط است. ماریا میس نیز می‌گوید «در تمام این مناسبات تولید، که مبتنی بر خشونت و اجبار است، می‌توانیم برهم‌کنش میان مردان (پدران، برادران، شوهران، قوادان و پسران)، خانواده‌ی پدرسالار، دولت و شرکت‌های سرمایه‌داری را مشاهده کنیم. [۱۴] خشونت خانگی و عمومی (مثلاً خشونت نظامیان یا شبه‌نظامیان، ساحره‌کشی‌ها) نیز به یکدیگر دامن می‌زنند. در اغلب موارد زنان از ترس این که خانواده‌ی پدرشان کند یا بار دیگر مورد آزار قرار گیرند، آزارها را فاش نمی‌کنند. از سوی دیگر، مدارای نهادی با خشونت خانگی فرهنگ مصنوعیتی خلق کرده که به عادی جلوه دادن خشونت عمومی علیه زنان کمک می‌کند.

در تمام موارد بالا، خشونت علیه زنان خشونت جسمانی است. اما نباید خشونت سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی و بازاری‌سازی بازتولید را از یاد برد. فقر ناشی از کاهش رفاه، سطح اشتغال و خدمات اجتماعی را نیز باید شکلی از خشونت دانست، و همچنین شرایط کاری غیرانسانی که برای مثال در مزارع بردگی جدید (maquilas) حاکم است. فقدان نظام سلامت عمومی، جلوگیری از دسترسی به سقط‌جنین، سقط جنین‌های مؤنث، عقیم‌سازی زنان در آفریقا، هندوستان و آمریکای لاتین تحت لوای «کنترل جمعیت»، و به‌ویژه «اعتباردهی خُرد» — که اغلب برای کسانی که نمی‌توانند وام‌هایشان را بازپرداخت کنند فاجعه به‌بار می‌آورد — نیز شکل‌های برجسته‌ی خشونت هستند. باید نظامی‌شدن زندگی روزمره را نیز باید در نظر گرفت، که دست‌اندرکاران آن الگوهای تهاجمی و زن‌ستیزانه‌ی نرینگی را تقدیس می‌کنند. ژول فالکه استدلال می‌کند که افزایش شمار مردان مسلح و رشد تقسیم کار جنسیتی جدید، که از طریق آن اغلب شغل‌های در دسترس مردان نیازمند خشونت است (نظیر نگهبانان خانه‌ها،

نیروهای امنیتی تجاری، نگهبانان زندان‌ها، اعضای دسته‌های تبهکاری و مافیا و سربازان ارتش‌های عادی یا خصوصی)، نقشی مهم در پیدایش نرینگی بیش از پیش مهلک دارند. [۱۵] آمارها حاکی از آن است که قاتلان اغلب مردانی‌اند که به کار با سلاح آشنا هستند، به سلاح دسترسی دارند و خو گرفته‌اند که اختلافات را با خشونت حل‌وفصل کنند. در ایالات متحد این قاتلان اغلب پلیس‌های مرد یا کهنه‌سربازان جنگ در عراق یا افغانستان هستند. سطح بالای خشونت علیه زنان در ارتش ایالات متحد عاملی مهم در این بافتار است. فرانتس قانون با اشاره به مردان فرانسوی عهده‌دار شکنجه‌ی شورشیان الجزایری می‌گفت که خشونت تقسیم‌ناپذیر است؛ یعنی نمی‌توانی در کار روزانه خشونت به خرج دهی بدون آن‌که ویژگی‌های شخصیتی خشن پیدا کنی و خشونت را به خانه ببری. رسانه‌ها با برساختن و ترویج الگوهای بسیار جنسی زنانگی به این معضل دامن زده‌اند، علناً دعوت به آزار جنسی می‌کنند و به فرهنگ زن‌ستیزانه‌ای یاری می‌رسانند که در آن آرمان زنان برای استقلال تا حد وضعیت تحریک‌کنندگی جنسی تنزل داده می‌شود.

با توجه به سرشت فراگیر خشونتی که زنان با آن رودررویند، روشن است که مقاومت در برابر آن نیز باید در جبهه‌های متعدد سازمان داده شود. بسیج نیروها هم اکنون نیز در حال انجام است و به‌گونه‌ای فزاینده از راهکارهای به‌بن‌بست‌رسیده دوری می‌کند؛ راهکارهایی نظیر مطالبه‌ی قوانینی با مجازات‌های شدیدتر که فقط به قدرت بیشتری در اختیار همان مقام‌هایی می‌گذارد که مستقیم یا غیرمستقیم مسئول این معضل هستند. هنگامی که زنان خود تصمیم می‌گیرند استراتژی‌های کارآمدتری برمی‌گزینند. از جمله تاکتیک‌های بسیار موفق می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: گشایش پناهگاه‌هایی که در کنترل زنانی باشد که از آن‌ها استفاده می‌کنند نه در کنترل مقامات، برگزاری کلاس‌های دفاع شخصی، و برپایی تظاهرات بسیار گسترده‌ای نظیر راهپیمایی‌های «شب را پس بگیر» که در دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز شد یا راهپیمایی‌هایی که زنان در هندوستان علیه تجاوز و قتل‌های ناشی از جهیزیه سازمان دادند و اغلب به تحصن برابر خانه‌ی مرتکبان یا پاسگاه پلیس می‌انجامید. در سال‌های اخیر شاهد رشد کارزارهای ضدساحره‌کشی در آفریقا و هندوستان نیز بوده‌ایم، با مشارکت زنان و مردانی که روستا به روستا می‌روند، مردم را از عوامل بیماری و منافع پس‌پشت درمانگران محلی مرد، رهبران محلی و سایر اتهام‌زنان رایج آگاه می‌کنند. در برخی مناطق گواتمالا، زنان فهرستی از سربازان آزارگر تهیه می‌کنند و سپس در روستای زادگاه‌شان به نمایش می‌گذارند. در هر مورد، تصمیم زنان به مقابله، خروج از انزوا و همراهی با دیگر زنان برای موفقیت این تلاش‌ها ضروری است. اما از این استراتژی‌ها نمی‌توان انتظار موفقیت دیرپایی را داشت، اگر با فرآیند بازیابی ارزش جایگاه زنان و کنش‌های بازتولیدی آنان در خانواده‌ها و اجتماعات محلی همراه نشود، و چنین کاری انجام نمی‌شود

مگر آن که زنان منابع لازم برای استقلال از مردان را به دست آورند، تا برای بقا وادار به پذیرش شرایط خطرناک و استثماری کار و مناسبات خانوادگی نشوند.

* منبع: فصل ششم کتاب زیر:

Silvia Federici; *Witches, Witch-Hunting, and Women*, PM press, ۲۰۱۸

یادداشت‌ها:

[۱]. See Diana E.H. Russell and Nicole Van de Ven, ed., *Crimes against Women: Proceedings of the International Tribunal*, ۲nd ed. (Berkeley: Russell Publications, ۱۹۹۰ [۱۹۷۶]), accessed May ۳, ۲۱۸, http://womention.org/wpcontent/uploads/۲۰۱۳/۰۹/Crimes_Against_Women_Tribunal.pdf.

[۲]. مهم‌ترین اثر در این موضوع اثر لائورا سگاتو پژوهشگر آرژانتینی است. نک. به:

La escritura en el cuerpo de las mujeres asesinadas en Ciudad Juárez: territorio, soberanía y crímenes de segundo estado (Mexico City: Universidad del Claustro de Sor Juana, ۲۰۰۶); *Las nuevas formas de la guerra y el cuerpo de las mujeres* (Puebla: Pez en el Árbol, ۲۰۱۴).

[۳]. Ned Sublette and Constance Sublette, *The American Slave Coast: A History of the Slave-Breeding Industry* (Chicago: Lawrence Hill Books, ۲۰۱۶).

[۴]. Eugenics، نظریه‌ی به‌نژادی را ابتدا فرانسیس گالتون (۱۸۲۲-۱۹۱۱) مطرح کرد. از نگاه او جامعه باید از طریق فرزندآوری زوج‌های باهوش، ثروتمند و سالم نژاد انسان را اصلاح کند و از ازدیاد نسل «دیوانه‌ها»، «کم‌استعدادها» و «مجرمان» جلوگیری کند. — م.

[۵]. ماریدل لو سوئر (Meridel Le Sueur) در دهه‌ی ۱۹۳۰ در مجموعه‌ای از مقالات در نشریه‌ی *نیو مسنر* (*New Masses*) توصیف کرد که چطور در دوران رکود بزرگ زنان طبقه‌ی کارگری که با تکیه به اعانه گذران

می‌کردند، مدام در هراس بودند که مبادا مددکاران اجتماعی آنها را بدزدند و به بیمارستان روانی بفرستند یا به اجبار عقیم کنند.

Meridel Le Sueur, *Women on the Breadlines*, 2nd rev. ed. (New York: West End Press, 1984 [1977]).

[۶]. Dorothy Roberts, *Killing the Black Body: Race, Reproduction, and the Meaning of Liberty* (New York: Vintage Books, 2016 [1997]), 90–91.

[۷]. مفهوم جدید «حصارکشی‌های جدید» در ویژه‌نامه‌ای از نشریه‌ی *میدنایت نوتس* (*Midnight Notes*) درباره‌ی این موضوع مفصل‌بندی شده است. این ویژه‌نامه‌ی به‌طور کلی به پیامدهای برنامه‌هایی نظیر تعدیل ساختاری و نابودی نظام‌های زمین‌اشتراکی در آفریقا و دیگر مناطق مستعمره‌ی سابق اختصاص داشت.

Midnight Notes Collective, *The New Enclosures*, *Midnight Notes* no. 10 (1990), accessed June 13, 2018, <https://libcom.org/files/mn10-new-enclosures.pdf>.

[۸]. Rita Laura Segato, *La escritura en el cuerpo de las mujeres asesinadas en Ciudad Juárez*, 22–23.

[۹]. درباره‌ی ساحره‌کشی در آفریقا، نک. به «ساحره‌کشی، جهانی‌سازی و همبستگی فمینیستی در آفریقای امروز»، فصل هفتم کتاب حاضر.

[۱۰]. Maria Mies, *Patriarchy and Accumulation on a World Scale* (London: Zed Books, 2014 [1986]), 146.

[۱۱]. Jane Caputi and Diana E.H. Russell, “Femicide: Sexist Terrorism Against Women,” in *Femicide: The Politics of Woman Killing*, eds. Jill Radford and Diana E.H. Russell (New York: Twayne Publishers, 1992), 13–21.

[۱۲]. Dan Levin, “Dozens of Women Vanish on Canada’s Highway of Tears, and Most Cases Are Unsolved,” *New York Times*, May 24, 2016, accessed May 9, 2018, <https://www.nytimes.com/2016/05/25/world/americas/canada-indigenous-women-highway-16.html>.

[13]. Sheila Meintjes, Anu Pillay, and Meredith Turshen, ed., *The Aftermath: Women in Post-conflict Transformations* (London: Zed Books, 2001).

[14]. Mies, *Patriarchy and Accumulation on a World Scale*, 146.

[15]. Jules Falquet, "Hommes en armes et femmes 'de service': tendances néolibérales dans l'évolution de la division sexuelle internationale du travail," *Cahiers de Genre* no. 40 (2006): 15-37.